

پژوهش نامه نقد وهابیت؛ سراج منیر ♦ سال ششم ♦ شماره ۲۲ ♦ تابستان ۱۳۹۵
صفحات: ۵۴-۲۷ ♦ تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۲ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۰۴/۲۲



بررسی دیدگاه وهابیت نسبت به آیه

﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا...﴾

با تأکید بر دیدگاه العروسی

فرامرزی ابراهیمیان*

چکیده

یکی از دلایل وهابیت برای منع درخواست و طلب حاجات از اولیاء الهی در اموری که از توان بشری خارج است، این است که این امور از مواردی است که فقط خداوند بر آن قادر است (لایقدر علیه الاالله) لذا طلب و درخواست از اولیاء الهی جایز نبوده و شرک است. العروسی یکی از وهابیان است که این آیه شریفه را در کتابش ذکر کرده و برخلاف مفسرین اهل سنت تفسیر و تأویل نموده است. این در حالی است که این آیه نقض قول وهابیت است. در این آیه شریفه حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام از دیگران، طلب و درخواست احضار تخت بلقیس را دارد در حالی که احضار تخت از نمونه کارهایی است که انسان عادی قادر بر آن نیست. این مقاله به تبیین آیه و جایگاه آن از نظر وهابیت و پاسخ به اشکالات العروسی می‌پردازد. با توجه به بررسی‌های انجام گرفته، وهابیت درباره این آیه ادعا می‌نمایند بی اساس بوده و دلیل محکمی در این زمینه ندارند.

کلیدواژه‌ها: وهابیت، طلب از اولیاء، سلیمان، تخت بلقیس، العروسی.

* کارشناسی مؤسسه مذاهب اسلامی و دانش‌آموخته مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت عَلَيْهِمُ السَّلَام.

مقدمه

یکی از پایه‌های استدلالی وهابیت در تحریم و شرک دانستن بعضی از کارها مانند حاجت خواستن از غیرخدا، این است که معتقدند چیزی را که از قدرت عادی بشر خارج است، جایز نیست از غیرخدا بخواهیم. از این جهت درخواست این امور از اولیای الهی را شرک می‌دانند؛ ولی این ادعای آن‌ها باطل و بی‌اساس است؛ زیرا اگر چنین قدرتی برای غیرخدا وجود داشته باشد و اعطائی از طرف خدا به آن شخص باشد، هیچ جنبه شرک‌آمیزی ندارد و قدرت این‌ها در طول قدرت خدا بوده و به صورت مستقل نیست. از طرفی هم در قرآن مواردی از این قدرت‌ها برای بعضی از افراد مشاهده می‌شود؛ برای مثال درخواست سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام برای آوردن تخت بلقیس و جریان آصف بن برخیا و... نگارنده در این تحقیق در صدد است تا نظرات وهابیت درباره آیه ﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَيْمُ يَا بُنَيَّ بَعْرُ شَاهِقِبَلِ أَنْ يَأْتُوَنِي مُسْلِمِينَ﴾^۱ که دلالت بر یک نوع قدرت و سلطه غیبی غیرخدا دارد را مورد نقد و بررسی قرار دهد؛ بنابراین تحقیق در این آیه و اثبات جواز طلب از اولیاء و رفع اتهام شرک، دارای اهمیت است.

تحقیقات ارزشمندی نیز در این زمینه و سلطه غیبی انجام شده است؛ اما به صورت مستقل، مقاله یا کتابی نوشته نشده است.

روش کار در این مقاله، توصیفی و تحلیلی است و از نگاه مفسران اهل سنت به این مسأله پرداخته می‌شود.

هدف از این تحقیق اثبات قدرت فوق‌العاده برای بعضی از اولیاء الهی و اثبات جواز افعالی مثل دعا، طلب دعا، استغاثه و طلب حاجت از غیرخدا و... و رفع اتهام شرک از کسانی است که این اعمال را انجام می‌دهند. همچنین به شبهات کتاب الدعاء و منزلته من العقیده الاسلامیة اثر جیلان بن خضر العروسی، درباره این آیه شریفه پاسخ می‌دهد. العروسی در کتاب خود برای ردّ توسل، این آیه را آورده است و برای اثبات مبانی خود، آیه را توجیه و تأویل کرده است.

۱. نمل، آیه ۳۸. سلیمان گفت: «کدام یک از شما قادر است تخت بلقیس را قبل از این که او (بلقیس) مسلمان شود و پیش من بیاد، نزد من حاضر نماید؟»

آیا طلب امور خارق العاده از غیر خدا شرک است؟

وهاییان، درخواست انجام کارهای خارق عادت را از اولیاء الهی شرک می‌دانند؛ بنابراین برای روشن شدن این مطلب، مقداری در این باره بحث می‌شود. شکی نیست که برای هر امر ممکن - به حکم قانون علیت - علتی وجود دارد که معلول بدون آن موجود نمی‌شود. معجزه انبیاء و کرامات اولیاء از این حکم مستثنی نیست و بدون علت محقق نمی‌شود. نهایت آن که علتش از سنخ علل طبیعی نیست و این غیر از این است که قائل شویم این‌ها بدون علت به طور مطلق موجود شده‌اند. گاهی تصور می‌شود که درخواست کارهای طبیعی از يك انسان شرک نیست؛ ولی درخواست کارهای خارق العاده شرک است.^۱

مودودی می‌گوید: «اگر از کسی حاجتی بخواهد که از راه غیر طبیعی برآورده شود و خارج از توان سنت طبیعت باشد، شرک است و ملازم اعتقاد به الوهیت کسی است که از او درخواست شده است».^۲

قرآن در ماجرای احضار تخت بلقیس موردی را یادآور می‌شود که در آن از فردی غیر از نبی، یک کار خارق العاده‌ای درخواست شده است که از حدود قوانین طبیعی و مادی بیرون است. خداوند این عمل سلیمان علیه السلام را در کتابش، به اصطلاح «تقریر» کرده است. مورد احضار، تخت بلقیس توسط یار سلیمان علیه السلام است.

سلیمان علیه السلام از حضار در مجلس، کار خارق العاده‌ای را خواست این که تخت بلقیس که در یمن بود را قبل از رسیدن بلقیس و اصحابش حاضر کنند و گفت: «إِیُّكُمْ یَأْتِیَنِ بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ یَأْتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ قَالَ عَفْرِیْتُ مِنْ الْجِنَّ اَنَا اَتِیْتُكَ بِهٖ قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَّقَامِكَ وَاَنْیْ عَلَیْهِ لَقُوْیْ اَمِیْنُ قَالَ الَّذِیْ عِنْدَ عَلْمٍ مِنَ الْكِتَابِ اَنَا اَتِیْتُكَ بِهٖ قَبْلَ اَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَاَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّیْ...»^۳

سلیمان گفت: «کدام یک از شماها تخت او را پیش از آن که به حالت تسلیم بر من وارد کردند، نزد من می‌آورد؟» فردی از گروه جن گفت: «من آن را برای تو می‌آورم پیش از آنکه

۱. سبحانی، جعفر، التوحید والشرك في القرآن، صص ۱۴۱-۱۴۶.

۲. مودودی، ابوالاعلی بن أحمد حسن، المصطلحات الأربعة في القرآن، ص ۱۴: «لو طلب حاجة وأمرأ لتعطى له من غیر المجرى الطبيعي وخارجاً عن أطار السنن الطبيعية كان شركاً وملازماً للاعتقاد بالوهية الجانب الآخر المسؤول».

۳. نمل، آیه ۳۸ و ۴۰.

از جای خود برخیزی (مجلس متفرق گردد) و من برای آن توانا و امین هستم». کسی که مقداری از کتاب آگاه بود (أصف بن برخیا) گفت: «من تخت را پیش از آنکه چشم برهم بزنی حاضر می‌کنم». وقتی سلیمان آن را حاضر دید، گفت: این کرم پروردگار من است.^۱ اگر این طلب خارق‌العاده از غیرخدا، شرک است، چطور سلیمان از اصحابش خواست تا تخت را از راه دور حاضر کنند؛ درحالی که این امر غیرطبیعی بود؟ بنابراین باید گفت طلب امر خارق‌العاده شرک نیست.

سیدمحمد موسوی در کتاب شب‌های پیشاور می‌گوید: «بدیهی است که تخت بلقیس با آن عظمت را از راه دور آوردن، آن هم در یک چشم برهم زدن، کار مخلوق عاجز نیست، بلکه یک عمل خارق‌العاده است و سلیمان با این که می‌دانست این کار فقط در قدرت خداست، از اطرافیان می‌خواهد که این تخت را برایش حاضر کنند و از خدا این کار را نخواست، بلکه از مخلوقین خواست و از حاضرین در مجلسش درخواست کمک کرد»؛^۲ بنابراین از تقاضا و استمداد طلبیدن سلیمان جهت انتقال تخت بلقیس می‌توان دریافت که صرف کمک خواستن و تقاضا کردن، شرک نیست و خداوند این دنیا را دار اسباب و مسببات و عالم علل و معلولات قرار داده است.

بنا به تصریح قرآن، گروهی از بندگان برگزیده خدا، دارای قدرت بر انجام امور خارق‌العاده بودند و در مواردی از آن قدرت استفاده می‌کردند، افرادی نیز به آنان مراجعه کرده و درخواست می‌کردند که از این قدرت استفاده کنند. اگر علمای وهابی معتقدند که هیچ‌کس جز خدا بر انجام این امور قادر نیست، در این صورت این آیات برخلاف آن گواهی می‌دهند و اگر درخواست کاری از این طریق شرک است، چرا سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام و دیگران درخواست کردند؟

۱. نمل، آیه ۳۸-۴۰.

۲. موسوی، محمد، شب‌های پیشاور، ص ۱۶۷.

تبیین آیه ﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَيْمُنِي بَعْرُهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾

خداوند به حضرت سلیمان عليه السلام، ملک عظیمی اعطا کرده بود؛ از جمله باد و اجنه را مسخر وی کرده بود و قدرت سخن گفتن با پرندگان و دیگر حیوانات را به وی داده بود. خداوند در سوره نمل، درباره قصه سلیمان عليه السلام، می فرماید: «هدهد خبری از ملکه سبأ آورد که خورشید را می پرستد و دارای تخت بزرگی بود. سلیمان برای این که ملکه سبأ را مطیع و مسلمان گرداند و همچنین قدرت خود را به نمایش گذارد، از بزرگان مجلس خواست قبل از این که ملکه و همراهانش وارد مجلس آن ها شوند، تخت را برایش بیاورند. عفرتی از جن گفت: «من آن را پیش از آن که از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] توانا و مورد اعتمادم». در ادامه قرآن می فرماید کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، می آورم».^۱

شکی نیست که این کار خارق عادت بزرگی است؛ زیرا خداوند کسی که ﴿عَلِمَ مِنَ الْكِتَابِ﴾ داشت را قادر ساخت تا تخت به آن بزرگی را از یمن به شام با آن مسافت طولانی قبل از یک چشم برهم زدن بیاورد.^۲

در این آیات اشاره شده به ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ﴾ که می گوید: ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ﴾ با لفظ «أنا» اشاره به قدرت خودش دارد و به خودش نسبت می دهد. از آنجا که سلیمان فرصت کمی داشت؛ زیرا بلقیس به اندازه یک فرسخ تا ملک سلیمان فاصله داشت. وقتی عفرتی از جن می خواست تخت را حاضر کند، گفت: ﴿قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ﴾، یعنی برخاستن از مجلسی که در آن به قضاوت می نشینی و تا ظهر طول می کشید؛ ولی سلیمان سریع تر از این را از حاضران می خواست.^۳ برای همین آصف بن برخیا بلند شد و گفت: ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ و این نشان می دهد کسی که جزئی از علم کتاب را می داند، قدرتش از اجنه نیز بالاتر است، چه رسد به کسی که علم

۱. نمل، آیه ۳۹. انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک و ائی علیه لقوی امین.

۲. نمل، آیه ۴۰. قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک.

۳. عنقری، عبدالله بن عبدالعزیز، کرامات الاولیاء دراسة عقیدیه فی ضوء عقیده اهل السنة والجماعة، ص ۹۷.

۴. بغوی، حسین بن مسعود فراء، معالم التنزیل فی التفسیر و التاویل، ج ۴، ص ۱۷۸.

کتاب را به طور کامل داشته باشد؛ همچنین این آیات نشان می‌دهند که انسان این توان و قدرت را دارد که کار خارق‌عادتی را با اذن الهی انجام دهد، کاری که هرکسی نمی‌تواند آن را انجام دهد و گمان می‌شود تنها خدا قادر بر آن است.

طبری می‌گوید: «در انجام این عمل مفسران، معانی را آورده‌اند و بعضی گفته‌اند: معنی «إِنَّا آتَيْنَاكَ بِهِ» قبل از یک چشم برهم زدن این کار را کرد.»^۱ ابن کثیر نیز می‌گوید: «یعنی چشمت را ببند و بازکن و این تخت را در نزدت حاضر ببین.»^۲

مراد از «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»^۳

مفسران در مورد «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» اختلاف نظر دارند. بعضی او را «رجل من بنی آدم» و اسمش را بلیخا و برخی اسم او را «أَصْف بن برخیا» می‌دانند.^۴ طبری در تفسیر آیه «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» می‌نویسد: «وكان رجلاً فيما ذكر من بنی آدم»، وی هر دو قول را مساوی می‌داند.^۵ ابن کثیر بسیاری از اقوال سلف را مبنی بر این که از بشر بوده را نقل می‌کند.^۶ وی می‌گوید: «مشهور اسمش را أصف می‌دانند.»^۷ شوکانی قول ابن کثیر را ترجیح می‌دهد و او و واحدی این قول را به اکثر مفسران نسبت می‌دهند؛^۸ همان‌طور که ابوحیان و آلوسی، آن را به جمهور نسبت می‌دهند.^۹ در هر صورت، اینجا اسم چندان مهم نیست، بلکه مهم این است که این دو گروه اتفاق نظر دارند که آن شخص، بشر است و اکثر مفسران گفته‌اند که مردی از بنی آدم بوده که کار خارق‌العاده‌ای انجام داده است. اختلاف در اسم در حقیقت مطلب، اثری ندارد.

۱. طبری، یزید بن جریر، جامع‌البیان، ج ۱۹، ص ۱۰۳.
۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۳۶۴.
۳. نمل، آیه ۴۰.
۴. طبری، یزید بن جریر، جامع‌البیان، ج ۱۹، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.
۵. همان، ص ۱۰۲.
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۳۶۴.
۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية والنهاية، ج ۲، ص ۲۳.
۸. شوکانی، محمد بن علی، فتح‌القدیر، ج ۴، ص ۱۳۹؛ واحدی نیشابوری، علی، التفسیر البسیط، ج ۱۷، ص ۲۳۷.
۹. ابوحیان غرناطی، محمد بن یوسف، تفسیر البحر المحیط، ج ۷، ص ۷۶؛ آلوسی، سیدمحمود، روح‌المعانی، ج ۷، ص ۲۰۳.

این قولی است که طبری ذکر کرده است و قائل به قول دیگری نشده است؛ درحالی که در ذکر اقوال، به طور غالب اقوال دیگر را می‌آورد. برخی از مفسران در پی اثبات این کار توسط خود سلیمان بوده‌اند. ابن جوزی وقتی اقوال را ذکر می‌نماید، ترجیحی بین اقوال نمی‌دهد و این اقوال را از ثعلبی حکایت می‌کند.^۱ ثعلبی، قول به آصف را به اکثر مفسران نسبت می‌دهد.^۲ بیضاوی در تفسیر خود می‌گوید: «اولین قول در مورد ﴿عِنْدَ عَلْمٍ مِنَ الْكِتَابِ﴾، آصف بن برخیا است».^۳

در حاشیه کتاب النبوات ابن تیمیه، طویان می‌گوید: «هشت قول در مورد ﴿عِنْدَ عَلْمٍ مِنَ الْكِتَابِ﴾ وجود دارد، مشهور گفته‌اند سلیمان است... و اکثر مفسران گفته‌اند او آصف بن برخیا پسرخاله سلیمان است، راستگو بود و اسم اعظم می‌دانست».^۴ وی در همان پاورقی به تفسیر بغوی و قرطبی ارجاع می‌دهد؛ درحالی که بغوی در معالم التنزیل می‌گوید: «اکثر مفسران معتقدند که منظور از ﴿عِنْدَ عَلْمٍ مِنَ الْكِتَابِ﴾، آصف بن برخیا است».^۵ همان‌طور که در عبارت بغوی آمده است، وی قول اکثر و جمهور مفسران را آصف بن برخیا می‌داند؛ درحالی که بن صالح طویان خلاف قول جمهور می‌گوید: «اشهر اقوال این است که خود سلیمان عليه السلام بوده است»؛ ولی در ادامه قول اکثر مفسران را می‌آورد که قائل به آصف بن برخیا بودند.

۱. ابن جوزی، أبوالفرج عبدالرحمن بن علی، زادالمسیر، ج ۶، ص ۱۷۵.

۲. ثعلبی، احمد بن ابراهیم، الکشف والبیان عن تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۱۰.

۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر، تفسیر البیضاوی، ج ۴، ص ۱۶۱.

۴. ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحلیم، النبوات، تحقیق عبدالعزیز بن صالح الطویان، ج ۱، ص ۵۰۳. «والأقوال فی الذی عنده علم من الكتاب، وأحضر عرش بلقیس كثيرة، تصل إلى ثمانية أقوال و من أشهرها أنه سلیمان ... وقال أكثر المفسرين: هو آصف بن برخیا ابن خالة سلیمان، وكان صدیقاً يعلم اسم الله الأعظم الذی إذا دُعی به أجاب، وإذا سُئل به أعطی».

۵. بغوی، حسین بن مسعود فراء، معالم التنزیل فی تفسیر و التأویل، ج ۴، ص ۱۷۸. «فقال الذی عنده علم من الكتاب، وأختلفوا فیہ فقال بعضهم: هو جبریل. وقيل: هو ملك من الملائكة أيد الله به نبيه سلیمان وقال أكثر المُفسرين: هو آصف بن برخیا...».

قرطبی نیز می‌گوید: «اکثر مفسران به آصف بن برخیا قائل هستند و در ادامه روایتی از عایشه نقل می‌کند که ثابت کند آصف اسم اعظم می‌دانسته است».^۱

همان‌طور که می‌بینیم «الطویان» خلاف گفته «قرطبی» ادعا می‌کند که سلیمان این کار را کرد؛ ولی اکثر مفسرین به گفته قرطبی «آصف بن برخیا» را عامل این کار می‌دانند. در بسیاری از کتب تفسیری اهل سنت بر این تصریح شده است که آصف را عامل این کار می‌دانند.^۲

ردّ قول به اینکه «عِنْدَ عِلْمٍ مِنَ الْكِتَابِ»، سلیمان است

در برخی از تفاسیر دیده می‌شود که «اشهر اقوال» را قول به سلیمان می‌دانند. این خطائی بزرگ است که برخی از مفسران مرتکب شده‌اند؛ ولی نتوانستند قول اکثر و جمهور مفسران را انکار کنند.

سیاق آیات نیز این قول را ردّ می‌کند که «الذی عِنْدَ عِلْمٍ مِنَ الْكِتَابِ»، سلیمان بوده است؛ زیرا خود سلیمان خطابش به دیگران (ملاً) است و می‌فرماید: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرِشَهَا» و اینجا عفرتی از اجنه در جواب می‌گوید: «من این کار را انجام می‌دهم». سلیمان چون زودتر از آن وقتی را می‌خواهد که جن می‌خواهد بیاورد،^۳ بنابراین «الذی عِنْدَ عِلْمٍ مِنَ الْكِتَابِ» بلند می‌شود و می‌گوید: «من سریع‌تر از او تخت را می‌آورم»؛ «فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا»، سلیمان وقتی تخت را در نزدش حاضر می‌بیند، می‌گوید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» ابن کثیر به ابن جوزی ایراد می‌گیرد و می‌گوید: «آیا می‌شود که از (ملاً) چیزی طلب کند بعد خودش جواب خودش را بدهد؟ که در این صورت آیه این‌طور می‌شود: ایکم یاتینی بعرشها، انا آتیک به؟

۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۰۴. «أكثر المفسرين على أن الذي عنده علم من الكتاب آصف بن برخيا وهو من بني إسرائيل... وقالت عائشة رضي الله عنه قال النبي صلى الله عليه وسلم: «إن اسم الله الأعظم الذي دعا به آصف بن برخيا يا حي يا قيوم».

۲. برای مطالعه بیشتر رک: معاني القرآن النحاس، تفسير ابن أبي حاتم الرازي، تفسير أبو الليث السمرقندي، تفسير ابن زمنين، مدارك التنزيل، حقائق التأويل (تفسير النسفي)، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز ابن عطية الأندلسي، تفسير العز بن عبد السلام، تنوير المقباس فيروزآبادي، تفسير الجلالين المحلي و درالمنثور سيوطي، فتح القدير شوکانی و روح المعاني آلوسي.

۳. ابن عثيمين، محمد بن صالح، سلسلة لقاءات الباب المفتوح، ج ۱۱۸، ص ۱۷.

۴. ابن جوزي، ابوالفرج، زاد المسير، ج ۳، ص ۳۶۳.

برای همین ابن کثیر این قول را خیلی بعید و غریب می‌داند و نقل شده است که «سهیلی» این قول را (که خود سلیمان این کار را انجام داده) ضعیف می‌داند و می‌گوید: «با سیاق آیه مناسب نیست»^۱.

ابوحیان نیز در تفسیر خود گفته است: «أَنَّهُ مِنْ أَغْرَبِ الْأَقْوَالِ»^۲. واحدی این قول را به معتزله نسبت داده و دلیل اختیار کردن این قول را شرح داده است: «معتزله به خاطر انکار کرامت اولیاء، این قول به سلیمان را اختیار کرده‌اند که خلاف قول مفسران است. صحیح نیست؛ چرا که جمله «أَنَا أَنَا بِه» خطاب به سلیمان است و بگوییم منظور از (عنده علم من الكتاب) نیز سلیمان است»^۳. غرناطی کلبی در تفسیر خود می‌گوید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»، همان آصف بن برخیا است و قول به سلیمان بعید است؛^۴ درحالی که علماء گفته‌اند: «هر تأویل و معنایی برای لفظ، در صورتی که دلیلی از سیاق و یا قرینه مقتضی نباشد، از انواع تأویل باطل است»^۵.

اقوالی مبنی بر این که مراد از «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»، جبرئیل و یا فرشته‌ای از ملائکه باشد، وجود دارد.^۶ این اقوال نیز همانند قول قبلی، مخالف قول اکثر مفسران است که می‌گویند مراد، مردی از بنی‌آدم است؛ اگر چه این قول شامل اقوال شاذی نمی‌شود که مخالف آرای سابق است؛ ولی وقتی در کلام سلیمان تأمل می‌شود، می‌توان دریافت که در صدر قول، (ایها الملائه) است و این لفظ دلالت می‌کند که این کار از ملائکه و یا جبرئیل نبوده است. مخاطب سلیمان گروهی از اشراف و سران قوم و جماعتی بوده که سلیمان برای مشاوره آن‌ها را دعوت می‌کرده است.

۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية والنهاية، ج ۲، ص ۲۳.

۲. ابوحیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط، ج ۸، ص ۴۰: «این قول خیلی بعید است».

۳. واحدی نیشابوری، علی، التفسیر البسیط، ج ۱۷، صص ۲۳۹-۲۴۰. «والی هذا القول ذهب المعتزله انکارا لكرامة الولی وهذا القول لا یصح لانه خلاف ما علیه المفسرون، ولان الخطاب فی قوله (أَنَا أَنَا بِه) قَبْلَ أَنْ يَزْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) لسلیمان وكيف یصح أن یقال (الذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) هو سلیمان».

۴. غرناطی کلبی، محمد بن احمد، التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۲، ص ۱۰۲.

۵. ابن قیم الجوزیه، الصواعق المرسله ابن قیم، ج ۱، ص ۱۵.

۶. ابن جوزی، ابوالفرج، زادالمسیر، ج ۶، ص ۱۷۵.

مراد از ملأ در آیه

فیروزآبادی در قاموس المحيط می‌گوید: «الملأ کجبل: التشاور و الاشراف و العلیة و الجماعة و... القوم ذوو الشارة».^۱ ملأ مانند کوه، یعنی مشاوره، بزرگان، برترین قوم و قبیله... عده‌ای که مشاورند.

ابن منظور می‌نویسد: «ملأ یعنی رؤسا و یا به معنی جماعت است».^۲ و قوی نیز ملأ را بزرگان قوم، رؤسا و کسانی که گفته‌شان مورد قبول است، مشاوران و کسانی که برای اداره امور دور هم جمع می‌شوند، می‌داند.

ابن جریر طبری می‌گوید: «ملأ گروهی از مردان هستند که زنی در میانشان نباشد». وی ملأ را مقید به رجال کرده است.^۳ قرطبی می‌گوید: «الملأ، الأشراف من الناس». وی ملأ را مقید به بزرگان از (الناس) یعنی انسان می‌کند. در جای دیگر می‌گوید: «الملأ، أشراف القوم ورؤساهم. یعنی بزرگان قوم و رئیس آنها». ابن جوزی می‌گوید: «مراد کسانی است که مورد توجه مردم و از بزرگان هستند».^۴

فخر رازی در مفاتیح الغیب یا التفسیر الکبیر می‌گوید: «مراد از ملأ، کسانی هستند که در مجلسی حضور دارند».^۵

حال که مراد از کلمه ملأ، اشراف از مردم است، این قول تقویت می‌شود که مراد از الذی عنده علم من الكتاب مردی از بنی آدم است نه ملائکه زیرا سلیمان ملأ را خطاب قرار داده است. با این وصف، این مرد از اولیاء خداست،^۶ کارش خارق عادت بوده و کرامتی است که در قرآن آمده است. با صرف نظر از چگونگی این عمل خارق العاده (آورده

۱. فیروزآبادی، مجدالدین، القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۸ فصل میم باب همزه.

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۵۹. «الملاء: الرؤسا، سموا بذلك لانهم ملأ بما يحتاج اليه والملاء مهموز مقصور: الجماعة وقيل اشرف القوم ووجوههم ورؤساهم ومقدمهم الذين يرجع الي قولهم. الملاء انما هم القوم ذوو الشارة والتجمع للادارة».

۳. طبری، ابن جریر، جامع البیان، ج ۱۹، ص ۱۰۲.

۴. قرطبی، محمد بن احمد شمس الدین، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۲۴۳.

۵. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر، ج ۳، ص ۳۷۹. «فأما الملأ، فهم الوجوه من الناس و الأشراف».

۶. رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۳۶۸.

۷. عنقری، عبدالله، کرامات الاولیاء دراسة عقديّة فی ضوء عقيدة اهل السنة والجماعة، ص ۹۶.

شدن تخت از یمن به شام قبل از یک چشم برهم زدن)،^۱ این کار واقع شده و قرآن شاهد بر آن است.

محمدعلی صابونی در کتاب صفوة التفاسیر می‌گوید: «من عنده علم من الكتاب أصف بن برخیا است».^۲ وی در کتاب پیغمبری و پیامبران در قرآن نیز می‌گوید: «مفسران گویند: این مرد آصف بن برخیا پسرخاله سلیمان بوده است. او اهل صلاح و ولایت بود و این عمل از جمله کرامات وی به حساب می‌آمد و کرامات اولیاء ثابت و محقق است. بعضی از مفسران گفته‌اند: آن کسی که عرش را آورد، خود سلیمان بود و این کار را به عنوان معجزه سلیمان تلقی می‌کنند؛ اما سهیلی و ابن کثیر این سخن را مردود دانسته و گفته‌اند: این سخن جداً غیرممکن و غریب است؛ چون سیاق کلام این معنی را تأیید نمی‌کند».^۳

از ابن عثیمین سؤال شد: «الذی عنده علم من الكتاب» چه کسی است؟ وی در جواب گفت: «برخی از مفسران گفته‌اند: مرد صالح. اما قول به سلیمان، خطای بزرگی است که مفسران مرتکب شده‌اند؛ زیرا «الذی عنده علم من الكتاب» در جواب گفته است «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»^۴. چگونه دوباره سلیمان خودش را مخاطب قرار می‌دهد؟»^۵

سیدقطب ترجیح می‌دهد که او کسی غیر از سلیمان بوده باشد و دلیلش آن است که اگر مراد سلیمان می‌بود، خداوند متعال در سیاق عبارت به نام او تصریح می‌کرد، حال آن که در مقام بیان داستان، نام او را نهان داشته است و هیچ انگیزه‌ای هم برای نهان داشتن نام او در چنین مقامی که مقتضی بیان است، وجود ندارد؛ پس معلوم می‌شود که او کسی جز سلیمان بوده است.^۶

۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل القرآن، ج ۱۹، ص ۱۰۲.

۲. صابونی، محمد علی، صفوة التفاسیر، ج ۲، ص ۳۰۲.

۳. صابونی، محمد علی، پیغمبری و پیغمبران در قرآن، مترجم محمد ملازاده، ص ۳۳۵.

۴. نمل، آیه ۴۰.

۵. ابن عثیمین، محمد بن صالح، سلسله لقاءات الباب المفتوح، ج ۱۱۸، ص ۱۷.

۶. قطب، سیدمحمد، فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۶۴۱.

عبدالرزاق صنعانی از معمر از کلیبی و همچنین از قتاده نقل می‌کند که «الذی عنک علم من الکتاب» شخصی از ابن آدم است.^۱

آلوسی در تفسیر خود درباره «قال الذی عنک علم من الکتاب» می‌گوید: «جمهور مفسران از جمله ابن عباس، ابن رمان و حسن می‌گویند که بنا بر قول مشهور، وی آصف بن برخیا، وزیر سلیمان است». وی اقوال دیگر در مسأله را ذکر می‌کند؛ از جمله قول جبائی که می‌گوید: «وی همان سلیمان است». آلوسی در ردّ قول جبایی می‌گوید: «این قول اشتباه است؛ زیرا جمله مستأنفه بوه و درصدد بیان است. آیه مذکور دلالت بر شرافت علم دارد و این کرامت به خاطر داشتن همان علم صورت گرفت و خطاب در «أنا آتیک به قبل أن یرتدّ إليك طرفک» به عفریت است؛ درحالی که اجنه این کار را انجام ندادند، بلکه جمله استفهامیه خطابش به قوم است نه اجنه؛ چنانچه در بحث (ملاً) گذشت».^۲

رد قول فخر رازی توسط آلوسی

فخر رازی منظور از «الذی عنک علم من الکتاب» را سلیمان علیه السلام می‌داند. دلایل فخر رازی در ذیل بیان می‌شود:

۱. موصول در لغت برای شخص معین وضع شده است؛ پس آن شخص معلوم همان سلیمان است و لفظ به وی انصراف دارد، اگر چه آصف نیز در مضمون صله مشارکت دارد؛ ولی سلیمان اتم این صله است، چون پیامبر است. او نسبت به امتش به کتاب اعلم است.
۲. احضار عرش با آن سرعت یک مقام والایی می‌خواهد. اگر این کار را غیر سلیمان انجام دهد در این صورت بر سلیمان برتری می‌یابد؛ حال آن که این امر جایز نیست.
۳. اگر سلیمان در احضار تخت، به امتش نیازمند باشد، از چشم مردم می‌افتد.
۴. ظاهر قول «هذا من فضل ربی» اقتضا می‌کند که این کار خارق العاده به دعای سلیمان انجام شود.

۱. صنعانی، عبدالرزاق، تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۸۲.

۲. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۹۸.

آلوسی و دیگران گفته اند: خطاب در «أنا آتیک»^۱، این قول را رد می‌کند؛ چون در غیر این صورت، مناسب بود قرآن می‌فرمود: «آتی به» وقتی آن را آورد، نه این که بفرماید «فلما راه»؛ وقتی آن را دید. آلوسی در ادامه نیز می‌گوید: «اقدام نکردن شخص سلیمان بر آوردن تخت، دلیل بر ناتوانی وی نبود، بلکه عادت پادشاهان این است که بنا به مصالحی، کاری را که خود قدرت دارند به دیگری واگذار می‌کنند». وی همچنین از قول محی‌الدین عربی آورده است که: «این که یکی از یاران سلیمان چنین کار خارق‌العاده‌ای را انجام داد، برای تثبیت مقام و منزلت سلیمان نزد حاضران، بهتر بود از آن که خود به این کار اقدام می‌کرد».

قیصری در این باره گفته است: «سلیمان، قطب و خلیفه زمان خویش بود و بسیار کم است که اقطاب به طور مستقیم برای خودشان در عالم، خرق عادت و تصرفی کنند و خداوند همراهی عالمان امین و والامقام را به آنان کرامت فرموده که کارها و امورشان را به وسیله آنان انجام می‌دهند».^۲

آلوسی می‌گوید: «شاید سلیمان خواسته به وسیله یکی از یارانش این کار انجام گردد تا نشان دهد که این کار را یک زیردست وی انجام داده نه خودش تا دلیل بر بزرگیش باشد. لازمه این سخن این نیست که سلیمان قدرتی بر انجام آن نداشته است؛ زیرا عادت ملوک این بوده که زیردستان را به خاطر مصلحتی به کارهایی وادار می‌کردند که خودشان قادر بر آن بودند. در فصوص‌الحکم آمده است که بعضی از اصحاب سلیمان این کار را انجام دادند تا سلیمان در نزد حاضرین با عظمت یاد شود».^۳

این که قرآن فرمود: «عَلِمَ مِنَ الْكِتَابِ» و نفرمود: «علم الكتاب»، شاید خواسته است تا عظمت کسی که علم‌الکتاب را دارد مشخص شود و الا موضوعیتی نداشت که این کار را کسی انجام دهد که فقط جزئی از علم را داشته است و قطعاً خود سلیمان عليه السلام علم کتاب را به صورت کامل و اتم داشته است.

۱. من آن را برای تو می‌آورم.

۲. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۹۸.

۳. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۹۸.

ممکن است که غیر پیامبر دارای کرامتی باشد که آن پیامبر در آن کرامت با وی شریک نباشد، چنانکه مریم علیها السلام میوه و غذای بهشتی می خورد؛ ولی زکریا علیه السلام از آن محروم بود و این فضیلت مریم علیها السلام موجب برتری وی بر زکریا علیه السلام نیست.^۱

جایگاه این آیه در نزد علماء

این آیه در میان اهل سنت، بیشتر در مسائل مربوط به بحث کرامات اولیاء مطرح گردیده است؛ از جمله در کتاب کرامات اولیاء لالکایی مطرح شده است.^۲ وی در این کتاب روایات مربوط به کرامت آصف را ذکر می نماید. بیشتر روایات، «عنده علم من الكتاب» را غیر سلیمان از بنی آدم می دانند و روایتی مبنی بر این که خود سلیمان این کار را انجام داده باشد، وجود ندارد.

در بحث کرامات اولیاء و صالحان، روایات و احادیث زیادی نقل شده است؛ چنانچه در موطأ مالک، مجمع الزوائد، کنز العمال، سنن دارمی، مستدرک حاکم و غیر این ها نقل شده است؛^۳ در حالی که شحانة محمد صقر می گوید: «تا آنجا که می دانیم قصه آصف بن برخیا در هیچ حدیث مرفوعی از پیامبر وارد نشده است».^۴ ابن تیمیه این آیه را در کتاب قاعدة فی المعجزات والكرامات ذکر نموده و برای قدرت خارق العاده، قصه آصف بن برخیا را مثال می زند.^۵ وی در کتاب دیگر خود درباره فرق معجزه با کرامت می گوید: «کرامت مانند طی الارض برای ولی خدا و یا تسخیر اجنه است، همان طور که در قصه تخت بلقیس آمده است: ﴿قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ...﴾».^۶

۱. همان، ج ۱۰، صص ۱۹۹-۱۹۸.

۲. طبری لالکائی، هبة الله بن الحسن، کرامات اولیاء الله عزوجل، صص ۷۱-۷۲ و ۷۸-۸۲.

۳. برای مطالعه بیشتر رک: موطأ مالک، ج ۲، کتاب الجهاد، باب ۲۱، ص ۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۶، ح ۱۴۶۸۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۸؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۶، ح ۹۳؛ مستدرک الحاکم، ج ۴، ص ۲۶۴، ح ۶۴۲۱ به بعد.

۴. شحانة، محمد صقر، کشف شبهات الصوفیة، ص ۴۷.

۵. ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحلیم، قاعدة فی المعجزات و الكرامات، ص ۲۰.

۶. نمل: آیات ۳۹ و ۴۰.

۷. ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحلیم، الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح، ج ۶، ص ۱۶۷ و برای مطالعه بیشتر رک: جامع الرسائل، ج ۲، ص ۱۸۴ و الغنیمان، عبدالله بن محمد، شرح العقيدة الواسطیة، ج ۱، ص ۱۹۹.

الغنیمان نیز در شرح العقیة الواسطیة، باب انواع الكرامات می‌گوید: «اما نیرو و تأثیرات آن، مانند آنچه قرآن درباره «الَّذِي عَلَّمَ مِنَ الْكِتَابِ» فرموده است، هنگامی که سلیمان در جلسه خود خطاب کرد: «إِيكُم يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا؟» - یعنی؛ عرش بلقیس - درحالی که تخت در یمن بود و سلیمان در فلسطین... و آن شخص «الَّذِي عَلَّمَ مِنَ الْكِتَابِ» که تخت را آورد، پیامبر نبود».^۱

طه الزینی نیز در مقاله‌ای با عنوان «اولیاء الله» تحت عنوان نماذج من الكرامات می‌گوید: «از جمله این کرامات، کرامت اصف بن برخیا بود که وقتی سلیمان عليه السلام از یارانش خواست تخت بلقیس را احضار نمایند، وی این عمل را انجام داد؛ درحالی که جنیان مسخر سلیمان بودند و این‌ها قادر بر کاری بودند که انسان بر آن قادر نبود؛ ولی اصف توانست بر اجنه پیروز شود؛ زیرا وقتی جن در جواب سلیمان گفت: من قبل از این که از مقام قضاوت برخیزی، آن را حاضر می‌نمایم، اصف گفت: من آن تخت را قبل از یک چشم برهم زدن حاضر می‌کنم».^۲

همچنین نووی در کتاب بستان العارفين در بحث کرامات الاولیاء و مواهبهم می‌گوید: «از جمله آیات دال بر کرامت اولیاء قصه صاحب سلیمان است». در ادامه می‌گوید: «علماء گفته‌اند وی پیامبر نبود... در جلسه سلیمان مردی صالح و از اولیای خدا به نام اصف بن برخیا حضور داشت... وی در جواب درخواست سلیمان گفت: «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؛ درحالی که این تخت با دیوارهای محکم و با نگهبانان محافظت می‌شد؛ ولی اصف آن تخت را در مقابل سلیمان از یمن به بیت المقدس با یک چشم برهم زدن انتقال داد... این کرامت برای آن مرد صالح بود...».^۳

۱. الغنیمان، عبدالله بن محمد، شرح العقیة الواسطیة، ج ۳۰، ص ۱۳.

۲. الزینی، طه، مقاله «اولیاء الله»، مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، ج ۶، ش ۱۶، ص ۲۴۰.

۳. نووی، یحیی بن شرف، بستان العارفين، صص ۱۹۵-۲۹۶. نگارنده این مقاله در خلال تحقیقات متوجه شد که در نرم افزار مکتبته الشامله مباحث مربوط به کرامات اولیاء در کتاب بستان العارفين حذف گردیده است و در اینترنت در دانلود این کتاب این عنوان در آنها نیست.

رشیدرضا در مجله المنار، در مقاله حجج مثبتی الکرامات می‌گوید: «دلیل چهارم از جمله ادله‌ای که برای اثبات کرامت است و سبکی در کتابش ذکر کرده، قصه آصف بن برخیا است که تخت بلقیس را با یک چشم برهم زدن حاضر نمود. اکثر مفسرین نیز مراد از «الَّذِي عَلَّمَهُ مِنَ الْكِتَابِ» را آصف می‌دانند. آنچه از صحابه و صالحین در مورد کرامات رسیده، به حد تواتر و بیش از حد شمارش است».^۱ هرچند وی در ادامه، این حجت را به عنوان کرامت قبول نمی‌کند و به عنوان معجزه سلیمان برمی‌شمارد؛ ولی قول سبکی در این مسأله وارد نمی‌کند که قصه آصف و احضار تخت بلقیس، به حد تواتر است؛ بنابراین جا دارد، درباره کرامت و جایگاه آن مختصری بحث شود.

کرامت

کرامت عبارت از کارهای خارق‌العاده‌ای است که به منظور اثبات فضیلت و منقبت آنان توسط اولیاء الهی انجام می‌گیرد، بدون این که با ادعای نبوت همراه باشد. کرامتی که از اولیاء الله صادر می‌شود با معجزه انبیاء الهی یک ما به الاشتراك و یک ما به الامتیاز دارد: ما به الاشتراك آن است که هر دو عبارت‌اند از انجام کارهای خارق‌العاده که دیگران از انجام آن عاجزند پس هر دو هم معجزه‌اند و هم عامل کرامت؛ اما ما به التفاوت آن دو این است که معجزه همراه با ادعای نبوت و به دنبال آن است؛ ولی کرامت همراه با این ادعا نیست.^۲ حال سؤال این است که آیا کارهای خارق‌العاده و یا معجزه به معنای لغوی آن یعنی عاجز کننده، مختص به انبیاء است و به دست انسان‌های دیگر محال است که انجام بگیرد یا اختصاصی نبوده، بلکه توسط اولیاء الهی هم تحت عنوان کرامت قابل تحقق است؟

در این زمینه دو نظریه وجود دارد:

۱- جمهور معتزله برآنند که معجزه و افعال خارق‌العاده مخصوص به انبیاء است و از دیگران صادر نمی‌شود.

۱. رشیدرضا، محمد، مجلة المنار، ج ۲، ص ۴۸۲.

۲. محمدی، علی، شرح کشف المراد، ص ۲۶۶.

۲- بعضی از معتزله مثل ابوالحسین بصری و جماعت اشاعره برآنند که معجزه اختصاص به انبیاء ندارد، بلکه از اولیاء الهی هم قابل صدور هست؛ ولی همراه با ادعای نبوت نیست. علماء امامیه نیز همین را پذیرفته اند و برای اثبات این مطلب شواهد و نمونه‌های خارجی ارائه نموده اند که در آنها معجزه به دست غیر پیامبر ظاهر شده است؛ پس اختصاصی نیست و آن شواهد عبارت‌اند از:

۱- داستان حضرت مریم و مائده آسمانی:

قرآن در سوره آل عمران داستان حضرت مریم علیها السلام را گزارش می‌دهد و در آیه ۳۷ می‌فرماید: «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْحِمَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱.

۲- داستان آصف برخیا و آوردن تخت ملکه سبا یعنی بلقیس:^۲

قرآن داستان سلیمان و بلقیس را در سوره نمل می‌فرماید: «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَيْمُنُ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِيكَ عَظِيمًا...»^۳؛ اسماعیل حقی در تفسیر این آیات می‌گوید: «در کتاب (التأویلات النجمية) آمده که سلیمان علیه السلام می‌دانست که در میان امتش کسانی هستند که دارای کرامت‌اند. وی خواست کرامتش را ظاهر نماید تا دیگر امت‌ها بدانند که کسانی هستند که می‌توانند کرامت داشته باشند و هیچ مؤمنی کرامت اولیاء را انکار نکند؛ ولی معتزله انکار می‌کنند... در این آیات به دو دلیل کرامت ثابت است؛ اول این که جنی ادعا کرد که این کار را قبل از بلند شدن از مقام سلیمان انجام دهد و سلیمان نه تنها انکار نکرد، بلکه می‌خواست این عمل سریع‌تر از آن انجام گردد؛ چون می‌خواست ثابت کند وقتی یک جن قادر بر این کار

۱. زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می‌شد، نزد او [نوعی] خوراکی می‌یافت. [می‌گفت]: «ای مریم، این از کجا برای تو آمده است؟ [او در پاسخ می‌گفت]: «این از جانب خداست، که خدا به هر کس بخواهد، بی‌شمار روزی می‌دهد. آل عمران، آیه ۳۷.

۲. محمدی، علی، شرح کشف المراد، ص ۳۶۷.

۳. نمل: آیات ۳۸ تا ۴۰.

۴. سلیمان گفت: کدام یک از شماها تخت او را پیش از آنکه به حالت تسلیم بر من وارد گردند، نزد من می‌آورد؟ فردی از گروه جن گفت: من آن را برای تو می‌آورم پیش از آنکه از جای خود برخیزی (مجلس متفرق گردد) و من برای آن توانا و امین هستم، نزد سلیمان کسی بود که مقداری از کتاب آگاه بود (آصف بن برخیا) گفت: من تخت را پیش از آنکه چشم برهم بزنی حاضر می‌کنم وقتی سلیمان آن را حاضر دید، گفت: این کرم پروردگار من است.

است، چرا یک انسان نتواند این کار را انجام دهد؟ دوم این که «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»، همان آصف بن برخیا است که وزیر سلیمان بود و پیامبر نبود و قرآن بر جواز کرامات خارق العاده برای اولیاء دلیل محکمی است که قدریه آن را انکار می کنند.^۱

در کتاب الموسوعة الفقهية آمده است: «الكرامة بمعنى ظهور أمر خارق للعادة على يد غير نبي» کرامت، یعنی امری خارق العاده که به دست غیر پیامبری ظاهر شود. جمهور اهل سنت، ظاهر شدن امر خارق العاده توسط مؤمنی صالح که از طرف خداوند گرامی باشد و این عمل را انجام دهد [امر خارق العاده واقع شده باشد]، جایز می دانند. دلیل جواز این عمل این است که بر فرض وقوع آن، فعل محالی لازم نمی آید. برای وقوع آن، به قرآن استدلال می کنند که در آن به قصه مریم و زکریا و قصه آصف بن برخیا، همچنین کراماتی که به دست صحابه صورت گرفته، چه در زمان حیاتشان و چه بعد مرگشان...، اشاره شده است.^۲

در کتاب مختصر الاجوبة الاصولية، از عبدالعزيز السلیمان، در رابطه با مثال هایی که در باب قدرت و تأثیرات آن برای غیر انبیاء وارد شده است، سؤال شد. وی در جواب گفته است: «مثل قصة أصحاب كهف و قصة مریم و آصف بن برخیا و همچنین قصة علاء بن خضرمی که از صحابه بود».^۳

نسفی نیز در کتاب عقاید خود می گوید: «کرامت اولیاء حق است و با نقض عادت توسط ولی خدا ظاهر می شود؛ مانند رفتن مسیری طولانی در مدت خیلی کم». تفتازانی در شرح کتاب نسفی می گوید: «مانند یار سلیمان عليه السلام که بنا بر قول مشهور آصف بن برخیا بود و تخت بلقیس را قبل از یک چشم برهم زدن از راه دور نزد سلیمان آورد».^۴

نتیجه این که به طور قطع، آصف بن برخیا دارای کرامت بوده و سلیمان از وی درخواست کرده است. این عمل خارق العاده از شخصی غیر نبی واقع شده است؛ بنابراین

۱. حقی برسوی الخلوئی، اسماعیل بن مصطفی، روح البیان، ج ۶، ص ۳۵۱.
 ۲. وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية: الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۴، ص ۲۱۸-۲۱۹.
 ۳. سلیمان، عبدالعزيز، مختصر الاجوبة الاصولية، ج ۱، ص ۱۰۴.
 ۴. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح العقائد النسفية، ج ۱، ص ۶۲.

درخواست و طلب از اولیاء الهی که دارای کرامت باشند برای رفع نیاز جایز است و اشکالی ندارد.

پاسخ به شبهات العروسی نسبت به این آیه

به تصریح قرآن، گروهی از بندگان برگزیده خدا، دارای قدرت بر انجام امور خارق العاده بودند، در مواردی از این قدرت استفاده می کردند، افرادی نیز به آنان مراجعه کرده و از آنها درخواست می کردند تا از این قدرت استفاده کنند. اگر وهابیت معتقد است که هیچ کس جز خدا بر انجام این امور قادر نیست، در این صورت این آیه برخلاف آن گواهی می دهد.

أبو عبد الرحمن جیلان بن خضر العروسی، مؤلف کتاب الدعاء ومنزلته من العقيدة الإسلامية، یکی از وهابیان اهل عربستان است که در کتاب خود به برخی از معتقدات اسلامی دیگر فرق ایراد گرفته است. وی به برخی از ایراداتی که به مذهبش وارد شده است، جواب هایی داده است. جواب های وی جزء نوترین جواب هایی است که تا کنون بدان پرداخته شده است. وی در جلد دوم کتاب خود، (که در واقع رساله علمی دانشگاهی اش است)، باب چهارم در مبحث دعای غیر مشروع، در بحث ششم از آیات، این آیه را می آورد و می گوید: ^۱ «خداوند در قصه سلیمان علیه السلام می فرماید: ﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَيْمُ يَا بُنَيَّ بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُوَنِي مُسْلِمِينَ﴾^۲. برخی بر جواز درخواست ما لا یقدر علیه إلا الله تعالی از مخلوقین^۳ به این آیه استدلال می نمایند.^۴ وی در ادامه شش وجه برای رد استدلال می آورد. در اینجا اشکالات وی را مطرح کرده و پاسخ داده می شود:

اشکال اول) نزد سلیمان علیه السلام کسانی از جن و شیاطین بودند که مسخر سلیمان علیه السلام بوده و بر درخواست وی قادر بودند. خداوند این قدرت را به این ها داده و می فرماید: ﴿وَمَنْ

۱. العروسی، جیلان بن خضر، الدعاء ومنزلته من العقيدة الإسلامية، ج ۲، صص ۷۱۰-۷۱۲.

۲. سلیمان گفت: «کدامیک از شما قادر است تخت بلقیس را قبل از این که او (بلقیس) مسلمان شود و پیش من بیاید، حاضر نماید؟» نمل: ۳۸.

۳. یعنی درخواست کاری از مخلوق که فقط خدا بر آن قادر است.

۴. ابن جریر، المنحة الوهبية، ص ۳۰.

الشَّيَاطِينِ مَنْ يُغْوِصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ؛^۱ «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ...»^۲ و «وَالشَّيَاطِينِ كُلَّ بَنَاءٍ وَعَوَاصٍ»؛^۳ بنابراین سلیمان عليه السلام آنچه را که در توانشان بود، درخواست کرد (ما یقدر)، نه (ما لا یقدر علیها الا الله).^۴

پاسخ قرطبی، در تفسیر «المال» در آیه: «قَالَتَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي»^۵ می گوید: «المال» اشراف القوم» ملاً بزرگان قوم را می گویند؛^۶ بنابراین خطاب فقط مخصوص اجنه نبوده است.

با توجه به اکثر تفاسیر اهل سنت، این کار توسط آصف در مدت اندک انجام شد و این کار از توان عفریت خارج بود. به این دلیل ابن تیمیه در النبوات می گوید: «ولی وقتی آصف گفت: «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»^۷ لا یقدر علیه العفریت،^۸ یعنی آصف کاری را انجام داد که در توان جن نبود».

علی بن نایف الشحود نیز می گوید: «ببینید چگونه خدا اطلاع می دهد از «الَّذِي عِنْدَ عِلْمٍ مِنَ الْكِتَابِ»، مردی که دارای حکمت بوده و قدرت آوردن تخت بلقیس را داشته است، بر جنی که قدرت و قوه علم او بیشتر بوده پیروز گردانیده است»!^۹

ملاً در آیات قبل این آیه، توسط ملکه سبأ برای سران قوم خود، مورد خطاب گرفته است، این را می توان با توجه به معنایی که برای (ملاً) گفته شد، فهمید و همچنین از این که مخاطب در آیه قوم بودند نه جنیان. اجنه قدرت این کار را نداشتند که در این فرصت کم و با این سرعت تخت را جابجا کنند؛ بنابراین خطابش مختص به اجنه نبود. اگر

۱. گروهی از شیاطین برایش غواصی می کردند و کارهایی غیر از این نیز برای او انجام می دادند و ما آنها را از سرکشی حفظ می کردیم. انبیاء: ۸۲.

۲. آنها (اجنه) هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند؛ مانند معبدها، تمثالها و.... سبأ: ۱۳.

۳. هر بنا و غواصی از شیاطین جنی را مسخر او (سلیمان) کردیم. ص: ۳۷.

۴. آنچه را که فقط خدا بر آن قادر است؛ عروسی، جیلان بن خضر، الدعاء ومنزلته من العقيدة الاسلامية، ج ۲، ص ۷۱۰.

۵. نمل، آیه: ۳۲. بلقیس گفت: ای اشراف وای بزرگان، نظر خود را در این امر مهم به من بازگو کنید.

۶. قرطبی، محمد بن احمد شمس الدین، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۴.

۷. نمل، آیه: ۴۰. (آصف بن برخیا در جواب سلیمان) گفت: من تخت را قبل از چشم بر هم زدن، می آورم.

۸. ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحلیم، النبوات، ج ۲، ص ۸۰۴.

۹. شحود، علی بن نایف، الإعجاز اللغوي والبياني في القرآن الكريم، ج ۱، ص ۱۲۳.

سلیمان می‌دانست که کسی جز اجنه بر این کار قادر نیست، چه لزومی داشت که این مسأله را در میان سران قوم مطرح نماید؟ بنابراین سلیمان می‌خواست این کار توسط یکی از یارانش انجام گردد تا نخست مردم او را بشناسند؛ همچنین نشان دهد که کسی چون آصف که به مقداری از کتاب علم دارد قدرتش این است، چه رسد به کسی که تمام علم نزدش هست.

اشکال دوم این قصه از ادله توحید است؛^۱ زیرا مردی که نزدش علم من الکتاب بود به خدا توسل کرد و به وسیله توحیدش و در دعایش نام خدا را تکرار می‌کرد. روایت شده است که وی اسم اعظم می‌دانست، این کار را از خدا می‌خواست و به خدا توسل جست. وی خدا را با این اسامی دعا می‌کرد: «یا ذا الجلال والإکرام» یا «یا إلهنا وإله کل شیء إلهاً واحداً لا إله إلا أنت ائنتی بعرشها»؛ همچنین گفته شده که وی وضو گرفت، دو رکعت نماز خواند، سپس دعا کرد و از سلیمان علیه السلام و انبیاء گذشته کمک نخواست، بلکه با دعا و نماز رو به سوی خدا کرد و از خدا استمداد خواست.^۲

پاسخ مشکل این نیست که چگونه این کار را انجام داد، بلکه در صدد اثبات این هستیم که خدا به برخی از بندگان، این قدرت را می‌دهد تا کاری که از توان مردم عادی خارج است، انجام دهند. همین مقدار که کسی (غیرخدا) می‌تواند کار شاقی (خارق العاده) را که از توان بشر عادی بیرون است انجام دهد، واقع شده است و این درخواست از طرف سلیمان، یعنی استعانت جستن از کسی برای کاری که از توان بشر خارج است، صورت گرفته است. وقوع این عمل در اثبات درخواست سلیمان کافی است. اگر می‌گویید این درخواست (مالا یقدر علیه الا الله) است، در توان بشر نیست، فقط خدا بر آن قادر است و این گونه درخواست‌ها جایز نیست و شرک است؛ پس چرا سلیمان این درخواست و طلب را مطرح کرده است؟

این گفته، این نظر را تأیید می‌نماید که این عمل خارق العاده توسط یک نفر غیرخدا انجام شده است؛ بنابراین این درخواست از موارد ما لایقدر علیه الا الله نیست. برای همین سلیمان این درخواست را مطرح کرد و نه تنها شرک نیست، بلکه جایز است.

۱. جواب دوم، سوم و چهارم از تحفة الطالب، صص ۳۹-۴۲ ذکر شده است.

۲. عروسی، جیلان بن خضر، الدعاء و منزلته من العقیده الاسلامیة، ج ۲، ص ۷۱۱.

اشکال سوم) العروسی در اشکال سوم می‌گوید: «طلب سلیمان درخواست نبود، بلکه سلیمان امر کرد. ^۱ دلیل آن این است که سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ مانند دیگر پادشاهان رعیتش را به چیزی که بر انجامش قادر باشند امر می‌کند...»^۲.

پاسخ) اول این که: این درخواست به صورت استفهام مطرح شده است (ایکم) نه امری. بزرگان تفسیر اهل سنت در تفسیر این آیه کلمه طلب و استدعا را به کار برده‌اند؛ از جمله قرطبی که می‌گوید: «واختلفوا في فائدة استدعاء عرشها».^۳ ابن الجوزی در تفسیر این آیه کلمه «طلب» را به کار می‌برد.^۴

دوم: جمله اسمیه بوده و با استفهام (ایکم) هست و جمله استفهامیه در معنایش طلب و درخواست هست.

سوم این که: طلب عالی از دانی، اگر امر هم باشد، در این صورت معنای طلب و درخواست در آن وجود دارد.^۵

چهارم: اگر سخن سلیمان امری بود، چرا (آیت) جایگزین جمله سؤالی (ایکم) نشده است؟ این برداشت از آیات نه در سلف وجود دارد و نه در خلف. اینها تأویلاتی هستند که هیچ سلفی‌ای آن را قبول ندارد.

اشکال چهارم) این طلب و درخواست از باب درخواست از حی و حاضر است، به خصوص از کسی که معروف به مستجاب الدعوه باشد؛ پس مردی که در باره‌اش گفته شده اسم اعظم می‌دانست، وقتی دعا کرد مستجاب شد. در طلب دعا شرط نیست که مطلوب منه از طالب افضل باشد؛ همچنان که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از عمرخواست در دعا شریک شود،

۱. رک: به کتاب خودش ص ۱۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۱۱.

۳. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۰۲. ترجمه عبارت وی: «این که سلیمان تخت بلقیس را خواست، نزدش بیاورند چه فایده ای داشت؟ علماء اختلاف نموده‌اند».

۴. ابن الجوزی، ابوالفرج، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۶، ص ۶۹. «وقال يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا وفي سبب طلبه له خمسة أقوال».

۵. میرزای نائینی، فوائد الاصول، ج ۲ و ۱، ص ۱۲۹؛ زرکشی، بدرالدین محمد، البحر المحيط في أصول الفقه، ج ۲، ص ۸۴؛ سرخسی، احمد بن ابوسهل، اصول السرخسی، ج ۱، ص ۱۱.

عمر در طلب باران از عباس درخواست کرد و پیامبر ﷺ از عمر خواست که برای او بیس قرنی استغفار نماید؛ بنابراین این نوع درخواست، درخواست از غائب و میت نیست، بلکه طلب از حاضر وحی است.^۱

پاسخ) العروسی به دنبال راهی برای فرار است. وی در ابتدا مبنا را قدرت و عدم قدرت مطرح می‌کند؛ ولی در این اشکال، مبنا را بر زنده و یا مرده بودن حمل می‌کند. در پاسخ باید گفت: مرگ و حیات نمی‌تواند در عملی که مطابق با اصل توحید است، تفاوتی ایجاد کند به طوری که یکی را شرک و دیگری را عین توحید قلمداد کرد. وقتی معیار شرک قدرت و عدم قدرت غیر خدا باشد، دیگر به حیات و یا ممات مقید نمی‌شود. از طرفی، ملاک و معیار اساسی در توحید و شرک، اعتقاد است و این اعتقاد مطلق است و به حیات و ممات مقید نمی‌شود. ابن تیمیه فرقی میان مرده و زنده نمی‌گذارد، بلکه معیار را قدرت و عدم قدرت بر آوردن حاجت قرار داده است.^۲

عبدالخالق بن عبدالله سنان جمیعان در مقاله «کرامات الاولیاء» می‌گوید: «از اصول اهل سنت و جماعت، ایمان به کرامات اولیاء و اثبات و تصدیق به آن است، اعتقاد به آن حق است و اهل اسلام در آن اتفاق دارند. کرامت یعنی امر خارق العاده‌ای که خداوند به دست بنده صالحی ظاهر کند، خواه زنده باشد و یا مرده. خداوند توسط آن بنده صالح، ضرری را دفع و یا نفعی را می‌رساند و حق را توسط او یاری می‌دهد».^۳

همان‌طور که در عبارات بالا آمده است، کرامت اولیاء مقید به حیات و یا ممات نشده است. کسانی که در باب کرامات قلم‌فرسایی کرده و کتاب نوشته‌اند، کرامات و خوارق

۱. العروسی، جیلان بن خضر، الدعاء ومنزلته من العقيدة الإسلامية، ج ۲، ص ۷۱۱. امین، محسن، کشف الاثیاب، ص ۲۱۹. محسن امین در کتاب خود از قول صنعانی نقل می‌کند که وی بین زنده و مرده فرق قائل است و مسأله را بر مردگان حمل می‌کند که درخواست از مردگان جایز نیست و شرک صریح است.

۲. ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحلیم، زیارة القبور و الاستنجا بالمقبور، ص ۱۵۶.

۳. سنان جمیعان، عبدالخالق بن عبد الله، کرامات الاولیاء، موسوعة خطب المنبر، ج ۱، ص ۳۱۱.

عادات را بعد مرگ پیامبر ﷺ از صحابه و تابعین نقل کرده‌اند.^۱ رشیدرضا در مجله المنار، مقالات الکرامات مأثوره، چهارده کرامت از صحابه به نقل از سبکی آورده است.^۲

اشکال پنجم) این کار ممکن است به خاطر وحی خدا باشد؛ زیرا سلیمان عليه السلام پیامبر است و عمل به وحی می‌کند. از آن جا که خدا خواسته است تا فضیلت و کرامت یاران سلیمان عليه السلام نزد خدا را بیان کند، بنابراین سلیمان عليه السلام امر کرد تا حاضران، از جمله جن، شیاطین و انسان در دعای به سوی خدا مقدم شوند؛ پس در قبول دعای یاران پیامبر، کرامتی برای دیگران است؛ همچنان که از جهت معجزه برای رسول، کرامتی برای تابعین آن رسول است؛ بنابراین این قصه احتمال دارد به وسیله وحی باشد و قیاس در اینجا ممکن نیست.^۳

پاسخ) اگر این مسأله به وسیله وحی بود، می‌بایست قرآن اشاره‌ای به آن می‌کرد؛ برای مثال ذکر می‌کرد که این کار به امر الهی انجام گرفته است؛ درحالی که قرآن، خود، این مطلب را حکایت می‌نماید و هیچ اشاره‌ای به فعل و درخواست سلیمان عليه السلام و این که از طرف خدا انجام داده است، نکرده است. اگر این درخواست شرک بود، خداوند حضرت سلیمان عليه السلام را توبیخ می‌کرد. این حرف یک احتمال است و با احتمالات نمی‌شود یک مطلب اعتقادی را نتیجه گرفت. هیچ‌یک از مفسران، از سلف و خلف به این مطلب اشاره نکرده‌اند. اگر وحی نباشد، علم ربانی است که امکان انتقال دارد. بر فرض که وحی بوده باشد، وحی خدا برای عمل، عبرت و اعتقاد است و صرف بیان قصه‌ای تاریخی برای دیگران نیست. در این آیه، عظمت شأن یاران سلیمان عليه السلام از جهت کرامت مشخص می‌شود و بیانگر این مطلب است که درخواست از آن‌ها، مطلوب و به دور از شرک است.

اشکال ششم) این داستان در شریعتی غیر از شریعت اسلام واقع شده است و واضح است آنچه در شریعت‌های قبل واجب بوده است، بر ما واجب نیست، مگر آنچه با شریعت

۱. رشیدرضا، محمد، مجلة المنار، ج ۲، ص ۴۸۲؛ --، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۴، ص ۲۱۹؛ سبکی، تقی‌الدین، طبقات الشافعية الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۶.

۲. برای مطالعه بیشتر رک: رشیدرضا، محمد، الکرامات مأثوره ۵ و ۶، مجلة المنار، ج ۲، صص ۵۴۵ و ۶۵۸.

۳. عروسی، جیلان بن خضر، الدعاء ومنزلته من العقيدة الإسلامية، ج ۲، ص ۷۱۲.

اسلام موافق باشد. قطعاً در شرع اسلام، طلب ما لایقدر علیه الا الله جایز نیست، مگر این که درخواست از خدا باشد.

پاسخ) اگر این گونه درخواست‌ها جایز نیست و طلب ما لایقدر علیه الا الله است، این عبارت (مالایقدر علیه الا الله) از چه زمانی بوده است؟ در زمان پیامبر ﷺ، صحابه، تابعین و حتی تابع تابعین این مطلب وجود نداشته و از بدعت‌های جدید بعد زمان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب است. این که گفته شد این مطلب مربوط به شرایع سابقه است، در این صورت هر آنچه در قرآن برای ما نقل شده است، حجت نخواهد بود! آیات بسیاری در قرآن است که درباره شرایع سابقه بحث می‌کند؛ بنابراین مبنا، بسیاری از آیات برای ما حجت نخواهد داشت. دیگر چیزی از قرآن باقی نمی‌ماند که به آن احتجاج شود. تمام انبیاء برای اقامه توحید و نفی شرک آمده‌اند و هیچ‌یک از انبیاء درخواست شرک‌آلود نکرده‌اند. با توجه به تبیین آیه از نگاه مفسران، این مورد، از کراماتی است که واقع و بدان احتجاج شده است و قولی بر عدم حجیت آن وجود ندارد.

نتیجه

طلب حاجات از غیر خدا شرك نیست. اگر کمک خواستن از دیگران در قضای حوائج شرک بود، انبیاء این درخواست را در برخی موارد از مردم انجام نمی‌دادند و خداوند در قرآن آن‌ها را به شرک متهم می‌کرد. وقتی در قرآن تدبیر و تفکر شود، به حقیقت این مسأله پی برده می‌شود. خداوند در قصه سلیمان علیه السلام در سوره نمل، قصه درخواست سلیمان از یارانش را برای احضار تخت بلقیس و انجام این عمل توسط آصف بن برخیا، یکی از اولیاء الهی، یادآوری می‌کند تا بفهماند که غیرخدا نیز کارهایی خارج از توان عادی بشر، می‌توانند به اذن او انجام دهند.

روشن است که آوردن تخت بلقیس از یک مکان دور در کمتر از یک چشم به هم زدن، کار يك انسان عادی و آسان نبود و به یقین یک کار خارق‌العاده بوده است. حضرت سلیمان علیه السلام با علم به این که این کار فقط با قدرت فوق‌العاده ممکن است، از خدا نخواست،

بلکه از مخلوقان و زبردستانش کمک خواست. طلب کردن و درخواست از مردم منافاتی با توحید ندارد و شرک نیست. شرک، یک امر قلبی است حال آن که این درخواست سلیمان علیه السلام، بدون اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت دیگران، شرک به خدا نیست و با اعتقاد به این که وی نیز انسان است و مخلوق خداست و خدا به وی قدرتی داده است و او را به اذن خود، به رفع حوائج دیگران قادر ساخته است؛ در این صورت درخواست و طلب از او شرک نخواهد بود.

منابع

١. ابن تيمية حراني، احمد بن عبدالحليم، **الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح**، تحقيق: علي بن حسن حمدان بن محمد، مكة: دار العاصمة، چاپ دوم، ١٤١٩.
٢. ابن تيمية حراني، احمد بن عبدالحليم، **النبوات**، تحقيق عبدالعزيز بن صالح الطويان، رياض: أضواء السلف، ١٤٢٠.
٣. ابن تيمية حراني، احمد بن عبدالحليم، **قاعدة في المعجزات والكرامات**، تحقيق حماد سلامة الزرقاء، مكتبة المنار، ١٤١٠، [بى جا].
٤. ابن جوزى، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي، **زاد المسير في علم التفسير**، تحقيق عبدالرزاق المهدي، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٤٢٢.
٥. ابن حجر هيثمي، أحمد بن محمد، **الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة**، تحقيق: عبدالرحمن بن عبد الله التركي و كامل محمد الخراط، لبنان: مؤسسة الرسالة، ١٤١٧.
٦. أبو حيان أندلسي، محمد بن يوسف، **البحر المحيط في التفسير**، تحقيق: صدقي محمد جميل، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٠.
٧. امين، سيدمحسن، **كشف الارتباب في أتباع محمد بن عبد الوهاب**، تحقيق حسن امين، قم: مكتبة الحرمين، چاپ دوم، ١٣٨٢.
٨. أوسى، محمود بن عبدالله، **روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني**، تحقيق: علي عبد البارى عطية، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٥.
٩. بغوى، حسين بن مسعود فراء، **معالم التنزيل في التفسير والتاويل**، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٢.
١٠. بيضاوى، عبدالله بن عمر، **أنوار التنزيل وأسرار التأويل = تفسير البيضاوى**، تحقيق محمد عبدالرحمن مرعشى، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤١٨.
١١. تفتازانى، مسعود بن عمر، **شرح العقائد النسفية**، قاهره: مكتبة الكليات الأزهرية، ١٤٠٧.
١٢. ثعلبي نيشابورى، احمد بن ابراهيم، **الكشف والبيان عن تفسير القرآن** (تفسير الثعلبي)، تحقيق محمد بن عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٢.
١٣. حقى برسوى خلوتى، اسماعيل بن مصطفى، **روح البيان**، بيروت: دار الفكر، [بى تا].
١٤. رشيدرضا، محمد، **مجلة المنار**، مصر، ٩ جمادى الآخرة، ١٣١٧.
١٥. زركشى، بدرالدين محمد، **البحر المحيط في أصول الفقه**، تحقيق: محمد محمد تامر، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢١.
١٦. زينى، طه، **مقاله اولياء الله**، مدينه: مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، [بى تا].
١٧. سبحانى، جعفر، **التوحيد والشرك في القرآن**، قم: مؤسسه امام صادق ، چاپ دوم، ١٤٢٦.
١٨. سبكي، عبدالوهاب ابن تقى الدين، **طبقات الشافعية الكبرى**، تحقيق محمود محمد الطناحي و عبدالفتاح محمد الحلو، مصر: هجر، چاپ دوم، ١٤١٣.
١٩. سرخسى، احمد بن ابوسهل، **أصول السرخسي**، تحقيق: أبو الوفا أفغانى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٤.
٢٠. شحاتة، محمد صقر، **كشف شبهات الصوفية**، البحيرة مصر: مكتبة دارالعلوم، بى تا.

۲۱. شحود، علي بن نايف، **الإعجاز اللغوي والبياني في القرآن الكريم**، رساله دانشگاهی، نرم افزار: مكتبة الشامله، [بی.جا، بی.تا].
۲۲. شوکانی، فتح القدير، بیروت و دمشق: دار ابن کثیر و دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴.
۲۳. صابونی، محمدعلی، **پیغمبری و پیغمبران در قرآن**، مترجم محمد ملازاده، www.aqeedeh.com.
۲۴. صانعی، ن. س.، **پاسخ به شبهات در شبهات پیشاور**، تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۵.
۲۵. صنعانی، عبدالرزاق، **تفسیر القرآن**، تحقیق: مصطفی مسلم محمد، ریاض: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع، ۱۴۱۰.
۲۶. طبری، محمد بن جریر، **جامع البیان عن تأویل القرآن**، بیروت: دارالمعرفة، [بی.تا].
۲۷. طبری لالکائی، هبة الله بن حسن، **کرامات اولیاء الله عز وجل**، ریاض: دارطیبة، ۱۴۱۲.
۲۸. عروسی، جیلان بن خضر، **الدعا ومنزلته من العقيدة الاسلامية**، ریاض: مكتبة الرشد ناشرون، ۱۴۱۴.
۲۹. عنقری، عبدالله بن عبدالعزیز، **کرامات الاولیاء دراسة عقديّة فی ضوء عقيدة اهل السنة والجماعة**، ریاض: دارالتوحید، ۱۴۳۳.
۳۰. غرناطی کلبی، محمد بن احمد، **التسهیل لعلوم التنزیل**، تحقیق عبدالله خالدی، بیروت: دارالرقم بن ابی الارقم، ۱۴۱۶.
۳۱. غروی نائینی، محمدحسین، **فوائد الأصول**، تحقیق آغا ضیاء الدین العراقي، قم: مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۰۴.
۳۲. غنیمان، عبدالله بن محمد، **شرح العقيدة الواسطية**، درس صوتی در سایت: <http://www.islamweb.net>.
۳۳. فیروز آبادی، مجدالدین، **تتویر المقباس من تفسیر ابن عباس**، بیروت: دار الکتب العلمیة، [بی.تا].
۳۴. قرطبی، محمد بن أحمد شمس الدین، **الجامع لأحكام القرآن**، تحقیق: هشام سمیر البخاری، ریاض: دار عالم الکتب، ۱۴۲۳.
۳۵. قطب، سیدمحمد، **تفسیر فی ظلال القرآن**، دارشروق، [بی.جا، بی.تا].
۳۶. محمدی، علی، **شرح كشف المراد**، قم: دارالفکر، چاپ چهارم، ۱۳۷۸.
۳۷. مظفر، محمدرضا، **اصول فقه**، قم: مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، [بی.تا].
۳۸. مودودی، أبوالأعلى بن أحمد حسن، **المصطلحات الاربعة فی القرآن**، دمشق: معقل الاسلام الحصین، ۱۳۶۰.
۳۹. موسوی شیرازی، محمد، **لیالی پیشاور مناظرات و حوار**، تحقیق: حسن موسوی، بیروت: مؤسسة البلاغ، چاپ دهم، ۱۴۱۹.
۴۰. نووی، یحیی بن شرف، **بستان العارفين**، تحقیق: محمد الحجار، مدینه: دارالبشائر الاسلامیة، چاپ ششم، ۱۴۲۷.
۴۱. واحدی نیشابوری، علی بن أحمد، **التفسیر التبینیة**، ریاض: عمادة البحث العلمي، ۱۴۳۰.